



جنبش نرم‌افزاری و نقش رسانه‌ها بویژه رادیو معارف

● حجت الاسلام و المسلمین سید مهدی میرباقری
رئیس فرهنگستان علوم انسانی قم

میسر نمی‌باشد، تلقی‌ای که از فرمایش رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی شده، یکسان نیست.

ابتدا باید تلقی اهل فن را در این زمینه به هم نزدیک کنیم و به تدریج اندیشه واحدی را در زمینه خود نهضت نرم‌افزاری، مبنای کار قرار دهیم؛ زیرا تلقی بعضی از افراد از نهضت نرم‌افزاری در پایین‌ترین سطح آن

حوزه‌های پژوهش و تحقیق گشوده است.

قطعاً نهضت نرم‌افزاری و تولید علم، آثار و برکات زیاد و دیرپایی به ارمغان خواهد آورد که دستاوردهای تجربی بشر را در بسیاری از حوزه‌های معرفتی، دست‌خوش تغییرات جدی خواهد نمود. گرچه این آثار سهل‌الوصول نبوده و در کوتاه مدت امکان دسترسی به آن

«جنبش نرم‌افزاری و تولید علم» مقوله‌ای است که با ابتکار و توجه رهبر معظم انقلاب، اکنون محافل علمی و فرهنگی را به نگاه و رویکردی جدید درباره زیربنایی‌ترین مفاهیم و ابزار تحقیق، پژوهش، مدیریت توسعه و همچنین بازنگری در مفاهیم، سیاست‌ها و روش‌ها فراخوانده و افق‌های نوینی را فراروی تئوری پردازان و برنامه‌ریزان

است تا آنجا که معتقدند بحث در زمینه نرم‌افزاری تنها مباحث رایانه‌ای را در بر می‌گیرد که بخشی از علوم ارتباطات است. برخی دیگر نیز در سطحی گسترده‌تر، نهضت نرم‌افزاری را حرکتی در جهت رسیدن به قافله کنونی علوم بشری می‌دانند. اما برداشت سوم این است که نهضت نرم‌افزاری، جنبشی فرهنگی و به تعبیر دیگر، مقدمه‌ای است برای انقلاب فرهنگی که ادبیات زندگی بر اساس تعالیم ادیان را به صورت ادبیات بنیادی، تخصصی و عمومی تولید کند. مقصود از نرم‌افزاری در این برداشت، مطلق مفاهیمی است که در جامعه حضور دارند و ساماندهی آنها بر اساس مفاهیم عمومی، تخصصی و بنیادی انجام می‌گیرد.

اگر ما بخواهیم نهضت یا جنبش نرم‌افزاری را حرکتی در سطح سوم، یعنی حرکتی عمومی-اجتماعی به سمت تولید مفاهیم تعریف کنیم و در جهت تولید ادبیات دینی زندگی حرکت کنیم، راهکارهای خاصی را دنبال خواهیم کرد؛ به این گونه که ابتدا، آن مفاهیم بنیادی و زیرساخت‌های اصلی را که باید در نهضت نرم‌افزاری بررسی کنیم، شناسایی کرده، وفاق عمومی را بین اهل فن ایجاد کنیم و سپس موانع موجود را رفع کنیم. اگر بتوانیم به وحدت نظر در بین اهل حل و عقد برسیم، به نسبت زیادی پایه‌های یک حرکت عمومی را پی ریزی کرده‌ایم. ممکن است ضرورتی نداشته باشد که بدنه عمومی جامعه را همراه کنیم؛ در این مرحله، شما باید خواص تأثیرگذار در فرهنگ جامعه را در این مسائل، همسو کرده، در بین آنها وحدت رویه و وحدت نظر ایجاد نمایید.

حال بعد از رفع شدن موانع وحدت نظر در بین اهل فن، ورود به عرصه مباحث تخصصی معنی دار می‌شود. فرض کنیم شما در این مرحله بتوانید، تلقی از دین را در جامعه ارتقا بخشید، اما نگاهی که جامعه کنونی ما به دین دارد،

نگاهی است که حرکت به سمت تولید علم دینی را هموار نمی‌کند؛ چون جامعه، بین دین و علم، ارتباطی به طوری که دین، رهبری تولید علم را به عهده داشته باشد-قائل نیست. از طرفی، نگرش خواص جامعه ما درباره علم، نگرشی نیست که تولید علم را مبتنی بر دین بدانند بلکه در معرفت‌شناسی، مثلاً طرفدار نظریه «کشف» است و علوم را کشف حقایق می‌داند و فقط در کاربرد آن، اسلامیت و غیراسلامیت، ارزش‌ها، معرفت‌ها و مکتب‌ها را لحاظ می‌کند.

بنابراین، حضور دین در ذات عمل معرفت‌شناسی موضوعیت پیدامی‌کند و سرپانته در تولید علم در شاخه‌های مختلف، اعم از علوم نظری، تجربی و کاربردی و حتی تولید مدل‌های اجرایی معنی دار می‌شود. لذا مفاهیم پایه‌ای و بنیادین عبارتند از: دین چیست؟ ماهیت حقیقی دین کدام است؟ و منابع دین در منزلت معرفت‌شناختی و راه دستیابی به آنها چیست؟ علم چیست؟ معرفت چیست؟ و...

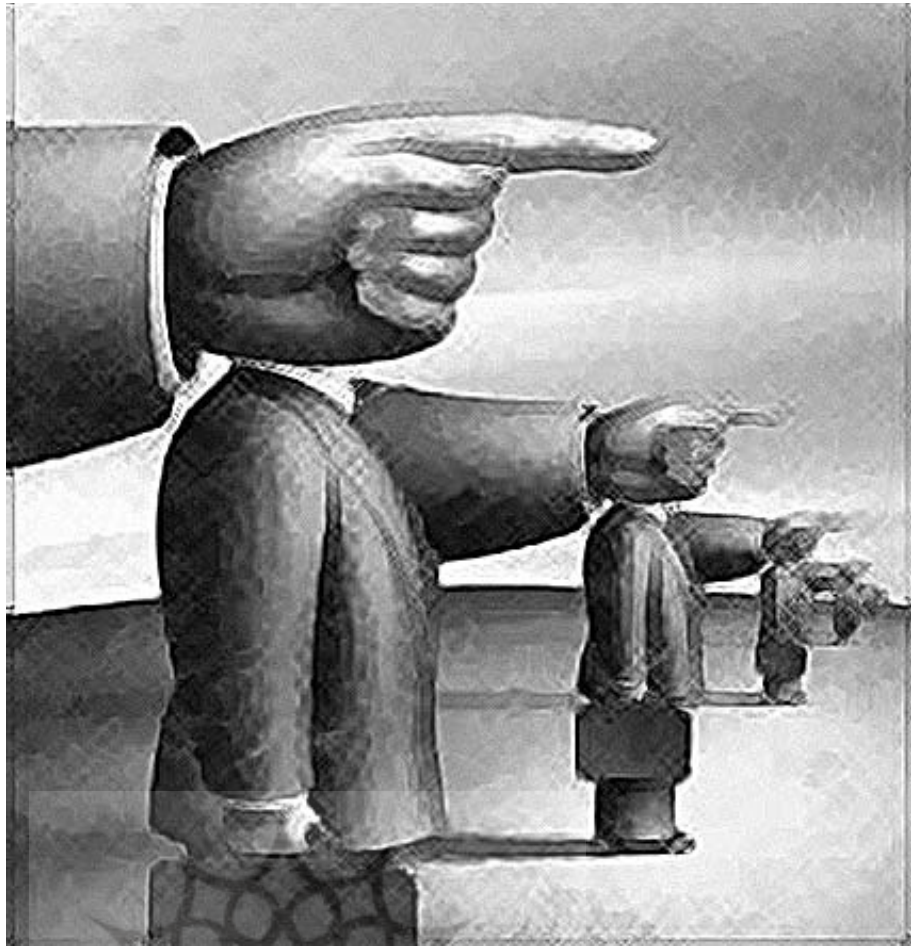
اگر این تلقی‌ها اصلاح نشوند، بی‌شک وقایعی که تاکنون روی داده‌اند باز هم تکرار خواهند شد. این تلقی از دین و علم حتی نسبت کنونی فرهنگ تخصصی و عمومی جامعه ما را کاهش می‌دهد و لذا نمی‌توانیم گام جدیدی در این مسیر برداریم.

بنابراین، اصلاح بینش‌های بنیادی این موضوع، بعد از رسیدن به وحدت رویه در تعریف خود این حرکت، قدم دومی است که باید برداشته شود. سپس باید راه ورود این مفاهیم بنیادی به عرصه‌های تخصصی طراحی گردد که یک حوزه آن، حوزه تفقه دینی است. نهضت نرم‌افزاری اگر در زمینه تولید علم دینی صورت گیرد، همه ادبیاتی که در اداره جامعه به کار می‌بریم، باید ادبیاتی باشد که معارف دینی در آن ساری و جاری شده باشند و به تعبیری، به صورت بُعد برای این معرفت‌ها درآمده و در هم تنیده و بافته شده باشند

یعنی اگر در عرصه تفقه دینی وارد فضاهای جدید نشویم و نتوانیم مثلاً اخلاق حکومتی (اخلاقی که می‌تواند بنیان تشکیل سازمان باشد، نه اخلاقی که به اوصاف فرد مربوط می‌گردد) را تعریف کنیم این حجم از معارف دینی که تولید کرده‌ایم، برای سرپرستی همه شئون حیات کفایت نمی‌کند. بنابراین، یک پایه نهضت نرم‌افزاری بعد از حل ریشه‌های مسئله و مفاهیم بنیادی آن، این است که تحول و جهشی در حوزه تفقه دینی اتفاق بیفتد.

پرواضح است که وقتی از تفقه دینی بحث می‌کنیم، منظورمان این نیست که درک از دین بدون قاعده توسعه پیدا کند. البته این روش‌ها در معرفت‌ها تحول ایجاد می‌کنند، ولی محصول آنها چیزی جز تحریف دین نیست؛ چون اخلاق مادی و توسعه علوم و معرفت‌های بشری را بر پایه اخلاق مادی، بنیان‌هایی برای تغییر معرفت‌های دینی قرار می‌دهد؛ یعنی در گفت و گویی که بین حوزه‌های معرفتی برقرار می‌کند، معرفت‌های غیردینی را متغیر اصلی قرار داده، معرفت دینی را پیرامون منظومه آن می‌آراید. پیشنهادی که در نظریه‌های هرمنوتیکی می‌شود همین است؛ یعنی می‌گویند بیاید معرفت دینی را به روز کنید، به این شیوه که سایر معرفت‌ها را به عنوان پایه‌هایی در فهم دین دخیل سازید و چون در تکامل آن معرفت‌ها هدایت دین به عنوان اصل، پذیرفته نشده، تکامل علوم، تابع تکامل نیاز است؛ جریان نیاز و ارضا و اخلاق اجتماعی رشد می‌یابد، بعد متناسب با تکامل نیاز و ارضای علوم تغییر می‌کند و تغییرات آنها در معرفت دینی منعکس می‌شود.

این گونه تحول در معرفت دینی و به روز کردن آن، احیای دین نیست، بلکه تبدیل آن به عامل تبعی در حیات اجتماعی بشر است. این امر نیز در واقع عنصری در خدمت حیات مادی است. ساز و کارها را از قبل معین کرده‌اند، دین هم ماشین امضا می‌شود. زمانی که شما



یکی از عرصه‌هایی که باید دست خوش تحول جدی شود، عرصه معرفت‌های دینی در نهضت نرم‌افزاری است. ما حتماً باید در حوزه‌های علمیه، آن دسته مفاهیم تخصصی را که بر پایه تعبد به وحی تولید می‌کنیم و به عنوان معرفت‌های دینی به جامعه عرضه می‌نماییم و جامعه نیز به تدریج آنها را می‌پذیرد، ارتقا دهیم و آن را به سطحی برساییم که بتواند مسائل توسعه راهبری کند

و هم در حوزه‌های معرفت‌های عمومی جامعه باید تکامل پیدا کنند؛ به طوری که منزلت فرهنگ دینی در جامعه به سطحی برسد که بتواند رهبری توسعه را ترسیم کند و ما بتوانیم حرکت عقلانیت و تجارب بشر را به دست هدایت آن بسپاریم تا جریان مسیر حرکت عقل و تجارب بشر به صورت مسیری موازی در کنار وحی قرار نگیرد. بی شک کار دومی که در عرصه مفاهیم تخصصی باید انجام گیرد، این است که تولید علم به مفهوم خاص خود تا سطح معادلات کاربردی و ادبیات علمی - که ناظر بر کارآمدی اجتماعی است - پی‌گیری شود. ما باید تا سطح تولید این مدل‌های پیش‌برویم، چون نتیجه آن وحدت رویه فرهنگی در جامعه و ایجاد همگرایی است؛ یعنی همه کسانی که در جامعه مشغول تولید علم و کار تخصصی هستند، هر یک به نوعی منظومه را تکمیل و بر یک پایه حرکت می‌کنند و اگر چنین اتفاقی نیفتد، حرکت تولید علم در جامعه و در نتیجه تولید

می‌کنیم و به عنوان معرفت‌های دینی به جامعه عرضه می‌نماییم و جامعه نیز به تدریج آنها را می‌پذیرد، ارتقا دهیم و آن را به سطحی برساییم که بتواند مسائل توسعه راهبری کند. به نظر من، ادبیات دینی ما که در حد فرهنگ عمومی، در جامعه وجود دارد، رهبری توسعه و تنظیم ساختارهای کلان را در یک مسیر کلی کفایت نمی‌کند بنابراین، تکامل در معرفت دینی، یک ضرورت است. البته روشن است که این امر به منزله ضرورت در تکامل دین نیست، بلکه تکامل در دینداری ماست. ماهیت دین چیست؟ واقعیت دین جریان ولایت خدای متعال در سرپرستی تکامل است. دینداری ما - که بخشی از آن، دینداری در عرصه معرفت است - امری تکامل‌پذیر است و ولایت الهی که از طریق دین جاری می‌شود، تکامل‌بندگی را سرپرستی می‌کند. بنابراین، معرفت‌های دینی ما هم در حوزه معرفت‌های تخصصی

به انگیزش مذهبی احتیاج دارید، این انگیزش را چاشنی ساز کارهای علمی می‌کنید. این دیگر به معنی هدایت‌گری دین نیست؛ نقش هدایت‌گری از دین گرفته می‌شود. جایگاه دین به تبع علم تعریف می‌شود. مقصود ما از تکامل معرفت دینی این نیست، بلکه معرفت دینی باید بر پایه تکامل منطق تعبد شکل بگیرد؛ یعنی منطق و روشی که مبنای توسعه معرفت دینی است. منطق تکاملی ما باید منطقی بر مبنای تعبد به وحی باشد، البته باید دارای خصوصیات دیگری هم باشد؛ عقلانیت باید در آن حضور یابد و تعبد و ایمان، از بستر عقلانیت و خرد و سنجش عبور کند و سپس به عقلانیت جمعی برسد؛ آن وقت مبنای تکامل معرفت می‌شود. به هر حال، یکی از عرصه‌هایی که باید دست خوش تحول جدی شود، عرصه معرفت‌های دینی در نهضت نرم‌افزاری است. ما حتماً باید در حوزه‌های علمیه آن دسته مفاهیم تخصصی را که بر پایه تعبد به وحی تولید

مفاهیم علمی، دو پایه‌ای خواهد شد و به بحران کنونی که در جامعه وجود دارد، بیش از گذشته دامن خواهد زد.

یکی از مسائلی که بعد از نسانس در غرب اتفاق افتاد، این بود که دین را کاملاً از دخالت در عرصه حیات اجتماعی بازداشتند؛ یعنی زندگی بشر از شکلی که با آموزه‌ها و مفاهیم قدسی آمیخته بود، فاصله گرفت و عقلانیت نقاد و خود بنیاد بشر، ابزار اصلی برای به دست آوردن ساز و کارهای زندگی اجتماعی بشر شد. بنابراین، غرب یک پایه‌ای شد؛ به گونه‌ای که دیگر دین در عرصه حیات اجتماعی دخالت نمی‌کرد و فقط آموزه‌های عقلانی و تجربی بشر (آن هم عقل سکولار) پایه بود. این امر به سبب اینکه قدرت هدایت بشر را در ظرفیت اقتضاهای فطری خود نداشت، بحران‌های عظیمی ایجاد کرد، مثل بحران امنیت، بحران کرامت انسان، بحران آزادی اجتماعی، بحران فقر و غنا و سایر بحران‌های مزمونی که مزمون تر هم شده‌اند. بنابراین، یک پایه‌ای شدن چنین اشکالی داشت، ولی از این بحران نجات یافت؛ یعنی در درون سیستم خودش، دیگر تعارض نبود و به راحتی می‌توانست به سمت وحدت رویه حرکت کند.

بعد از انقلاب اسلامی کاری که انجام شده این است که می‌خواهیم دو ورودی به حیات اجتماعی داشته باشیم: - ورودی علم سکولار که در غرب (غرب فرهنگی) تولید شده

- ورودی‌ای که از مدخل دین است.

حال، ما می‌خواهیم جامعه را بر مبنای این دو ورودی اداره کنیم؛ سیستمی که دو ورودی دارد بدون اینکه بر یک پایه هماهنگ باشد. گروهی، این تعارض را می‌فهمند و می‌خواهند آن را بر یک پایه هماهنگ کنند، لذا می‌گویند بیایید دین را عرفی کنیم. مقوله عرفی کردن فقه بر همین مبناست. می‌گویند شما نمی‌توانید با دو ورودی در جامعه وحدت رویه

ایجاد کنید. ربا از نظر فقهی حرام است؛ نظام پولی کینز هم بر مبنای رباست که نمی‌توان این دورا با هم جمع کرد. نتیجه آن، همین بانکداری اسلامی است که ما طرح آن را دادیم. بحث این نیست که در عمل مضطر و ناچاریم؛ واقعیت این است که این دو ورودی با هم جمع نمی‌شوند؛ شما باید یکی از آموزه‌ها را به نفع دیگری تغییر بدهید. تا علم دینی تولید نکنید، معمولاً آنچه اتفاق می‌افتد این است که فقه به نفع علم و تجربه عرفی می‌شود؛ یعنی دائماً آموزه‌های عرفی، (غیر قدسی و زمینی) می‌خواهند معرفت‌های دینی را با خودشان همراه کنند که این امر به تئوریزه شدن (تئوری‌های به اصطلاح روش‌شناسی در معرفت دینی) هم می‌انجامد.

نظریه‌هایی از قبیل نظریه‌های هرمنوتیک که در غرب تولید شدند، می‌خواستند کاری کنند که آموزه‌ها را کاملاً با معرفت‌های تجربی و علمی بشر هماهنگ سازند. نگاه دیگر این است که وقتی اینها را با هم جمع می‌کنیم، اشکال و تعارضی بین آنها نمی‌بینیم، اما واقعیت این است که تعارض و چالشی دائمی بین اینها هست و این چالش هم دائماً تشدید می‌شود. به همین دلیل است که ما گاهی به نفع علم در عرصه عقل عقب نشینی می‌کنیم.

راه حل سوم این است که با ایجاد وحدت رویه، دین را مبنای تولید علم قرار دهیم، نه اینکه همه علوم را نقلی کنیم، بلکه عقلانیت و تجربه بشری باید تحت رهبری دین قرار بگیرد.

حال ساز و کار این امر چیست و چه فرایندی را باید طی کند تا به آن مقصود برسد، سخن دیگری است که در حال حاضر به اصل نظریه و طرح آن می‌پردازیم. چنانچه نتوانیم وحدت رویه ایجاد کنیم، تعارض و بحران دائماً تشدید می‌شود. چندی پیش با شخصی که از اتریش به ایران آمده و از کمونیست‌های قدیمی اتریش بود که اوایل انقلاب شیعه شده و انصافاً هم اهل

بصیرت بود، گفت و گو می‌کردیم. او به روشنی همین مطلب را اظهار می‌کرد. او می‌گفت: «بحران شما دائماً در حال تشدید شدن است. خود غرب به بحران مبتلاست، اما مشکل شما این است که متأسفانه روشن فکری شما چشمش را بر این بحران بسته و دائماً به صورت یک فقیر به غرب نگاه می‌کند و می‌خواهد از آن الگو بگیرد؛ شما خودتان باید بحران را حل کنید».

مهم نیست بحران‌هایی که در غرب تولید شده‌اند (بحران ناامنی، اضطراب، قطع شدن رابطه ایثار و محبت، تبدیل شدن رابطه ایثار به رابطه استیثار و...) در جامعه ما رشد کرده‌اند؛ اگر از این فرایند گذر کنیم، بحران خاص جامعه ما این است که ما چون دینی زندگی می‌کنیم، وقتی که این امر را دو پایه‌ای کردیم، این تعارض به طور دائم تشدید می‌شود. اگر بخواهیم یکی را به نفع دیگری حذف کنیم و بگوییم ما دین را می‌آوریم و علم را حذف می‌کنیم، این بدان معناست که به ماقبل صنعت برگردیم؛ یعنی علم و عقلانیت را کنار بگذاریم و نقلی زندگی کنیم؛ این شدنی نیست. بعضی‌ها بین زندگی بر مبنای دین و تعبد به وحی از یک طرف و زندگی بر مبنای علوم نقلی از طرف دیگر، خلط کرده‌اند و تعبدی کردن زندگی را با توقیفی کردن آن برابر گرفته‌اند. ضعف عمده کتاب جدیدی که درباره اسلام و تجدید نوشته شده، این است که تعبدی شدن زندگی را با توقیفی شدن آن، برابر شمرده است. بنابراین باید علم را از زندگی بشر حذف کنیم که با این کار، پیچیدگی‌های امروز باقی خواهد ماند و بدون محاسبات علمی و قاعده‌مند، مسائل پیچیده در زمینه رهبری توسعه حل نخواهند شد.

این وضعیت در شرایط کنونی به انزوای دین ختم می‌شود؛ اگر دین را به نفع علم حذف کنیم و علمی زندگی کنیم، دیگر جای بحث نیست ولی اگر هر دو را با هم تلفیق کنیم، علم موجود با دین قابل جمع نیست. بعضی می‌گویند

هیچ کدام را حذف نکنیم، بلکه معرفت دینی را به نفع معرفت علمی عوض کنیم. این کار در واقع همان حذف کردن است، منتها حذف منطقی؛ یعنی خنثی کردن نقش دین در زندگی بشر. اما نظریه سازگار با انقلاب اسلامی این است که علم را به نفع دین تغییر دهیم؛ یعنی عقلانیت و تجربه بشری را تحت رهبری و ولایت قرار دهیم. دین، موازی حس و عقل بشر نیست؛ نه منکر است و نه موازی (نه آنها را حذف می کند و نه موازی با آنها عمل می کند). دین نیامده فقط در جایی حرف بزند که عقل و تجربه بشر حرف نمی زند؛ دین آمده تا به عقل و تجربه بشر جهت دهد.

دین در منزلت هدایت بشر است. این منزلت، عقلانیت و تجارب بشر را نیز در بر می گیرد. حال، ساز و کار و فرایندی که باید فراهم شود سخن دیگری است. پس با این نگاه، شما برای حل بحران کنونی جامعه خود که ناشی از دو ورودی است، نه به حذف دین رأی می دهید و نه به حذف عقلانیت و تجارب بشری. تلقی ما از نهضت نرم-افزاری همین است که باید به سمت وحدت رویه در تولید معرفت در جامعه حرکت کنیم.

پس وحدت رویه باید به حاکمیت حقیقی ولایت خداوند متعال بر مجموعه معرفت های بشری منتهی شود؛ چون برداشت ما از باطن و گوهر دین، همین است.

خوب اگر بنا باشد چنین مسیری در زمینه نهضت نرم افزاری طی شود، نیازمند حل و فصل مفاهیم بنیادین آن هستیم. همان گونه که می دانید در این مفاهیم هم وحدت نظر وجود ندارد؛ مثلاً نگاه سنتی موجود در فرهنگ حوزه این است که دین و علم و عقل بشر اصلاً با هم تعارض ندارند و به صورت سه حوزه موازی تعریف می شوند. سپس این سه حوزه موازی را با هم هماهنگ می دانند و مثلاً می گویند عرفان، برهان و قرآن - و من اضافه می کنم تجربه - یکی

است.

بله، اگر منظور از برهان، عرفان و تجربه، نبی اکرم (ص) باشد، درست است و با وحی ایشان یکی است. ولی اگر مقصود، برهان، عرفان و تجربه ماست، در درون متناقض است، چه رسد به اینکه با وحی هماهنگ باشد. این اختلاف ها در حوزه فلسفه اسلامی و علوم دیگر نیز وجود دارند.

بنابراین، تا این نگاه اصلاح نشود، موضوع تولید علم دینی بی معناست. براساس این نگاه، در نهضت نرم افزاری می توان دو گام ترسیم کرد: اول بهره وری از علم را بومی کنیم و سپس در

وارد حوزه تخصصی شویم. پس از حوزه های تخصصی، نوبت فرهنگ سازی در جامعه است که کار عمده رسانه در این مرحله است.

البته رسانه در قسمت اول و دوم هم می تواند فعال شود؛ لاقلاً می تواند بخشی از تلاش خود را در ساماندهی ادبیات تخصصی جامعه و ایجاد وفاق بین متخصصان آن به کار گیرد؛ همچنان که می تواند بخش دیگری از وظیفه خود را در به وحدت نظر رساندن فیلسوف های اجتماعی و کسانی که در مفاهیم بنیادین کار می کنند ادا کند، ولی ظاهراً رسالت اصلی رسانه های

اکنون تلقی عمومی جامعه ما از دین و به تبع آن دینداری، تلقی حداکثر نیست. با اینکه انقلاب اسلامی در ادبیات عمومی یک فرهنگ به وجود آورده است، اما نگاه جامعه امروز به نقش دین در حیات بشر؛ با نگاه جامعه ۳۰ سال پیش تغییر کرده و ما چه خواهیم، چه نخواهیم این واقعیت وجود دارد

عمومی، پرداختن به فرهنگ عمومی است.

در کنار این کارکردها در حوزه فرهنگ عمومی هم باید تلاش هایی صورت گیرد. اکنون تلقی عمومی جامعه ما از دین و به تبع آن دینداری، تلقی حداکثر نیست. با اینکه انقلاب اسلامی در ادبیات عمومی یک فرهنگ به وجود آورده است، اما نگاه جامعه امروز به نقش دین در حیات بشر؛ با نگاه جامعه ۳۰ سال پیش تغییر کرده و ما چه خواهیم، چه نخواهیم این واقعیت وجود دارد، اما چون مادر فضای دیگری بزرگ شده ایم، فکر می کنیم نسل جدید نیز همان گونه می اندیشند. بستر پرورشی که نسل جدید در آن بزرگ شده اند، بستری است که دائماً خودشان را در این فضا می دیده اند و بنابراین احساسی که از حضور دین در جامعه و جایگاه آن دارند، با نسل قبل و دو نسل

تولید علم، بر غرب سبقت بگیریم؛ یعنی اول به کاروان بشری برسیم، بعد آن را پشت سر بگذاریم. در نهضت نرم افزاری بیش از این، چیزی تعریف نمی شود. بنابراین حرکت علمی جامعه به سمت همین روال کنونی تولید علم و تحقیقات و پژوهش هاست و هیچ تغییری در غایات، پیش فرض ها و منطقی بنیاد پژوهش ها اتفاق نمی افتد. در نتیجه محصول، همین خواهد بود.

در نگاه سومی که بدان اشاره شد، این حوزه ها به هم مرتبطند و لازم است معرفت های علمی و عقلی بشر را تحت هدایت وحی قرار داد؛ یعنی در منظومه معرفتی بشر، معرفت های دینی او باید متغیر اصلی باشند. این سه نگاه، سه نظریه اند که باید با هم به وحدت رویه برسند. سپس باید مفاهیم پایه و بنیادی بحث نهضت نرم افزاری را شناسایی و آنها را جداگانه بررسی کنیم و بعد از آن

قبل متفاوت است؛ اما در عین حال، هنوز، تلقی عمومی از دین، تلقی حداکثر نیست؛ به تعبیر دیگر، برای دین در جامعه حوزه‌های موازی تعریف می‌کند و بین دینداری و گرایش به آن حوزه‌ها، به شکل مستقل هیچ منافاتی نمی‌بیند. وقتی وارد عرصه‌ای می‌شود که باید متفاوت با عرصه فرهنگ عمومی، دینی زندگی کند، زندگی‌اش ارتباطی به دین ندارد؛ فرض کنید اگر شخصی در کارخانه‌ای کار می‌کند که انگور را تخمیر و به مواد الکلی تبدیل می‌کنند، گویا بین حوزه تخصصی کارش با دین، هیچ ارتباطی نمی‌بیند؛ چون در فرهنگش نماز، زکات و روزه جزو دین است، ولی کارش ربطی به دین ندارد. در آنجا رابطه روشن است ولی در فضای تخصصی زندگی ما این گونه نیست.

مثلاً شخص متدینی، وزیر می‌شود، اما در حوزه وزارتش فرهنگش می‌گوید این چه ربطی به دین دارد؟! در اینجا باید وزارتخانه را تخصصی اداره کرد. این همان احساس حداقلی از دین است. یعنی فرهنگ دین داری در جامعه رشد نکرده است؛ دلیلش هم این است که نگاه جامعه ما به دین نگاهی است که این را بر نمی‌تابد. در جامعه کنونی، بر اساس یک فرهنگ تاریخی، ما دین را مجموعه‌ای از عقاید، اخلاقیات و احکامی می‌دانیم که تا کنون تولید شده‌اند. ناگفته پیداست که این تعریف، همه حوزه‌های زندگی ما را در بر نمی‌گیرد، لذا وقتی وارد حوزه تخصصی می‌شویم، می‌گوییم علم محترم است و حتی برخی بزرگان اخیراً می‌گویند: «دین جامع است، اما این عقلانیت هم جزو دین است». دیگر همین مانده است که یک مارک دین هم به علم سکولار بزنیم و بگوییم این هم جزو دین است؛ چون محصول عقل بشر است.

پس این حداکثر ارتباطی است که ما بین این دو برقرار می‌کنیم. نمی‌گوییم این ارتباط نباید وجود داشته باشد، می‌گوییم محتوای کارش چیست؟

این موضوع ربطی به دین ندارد. یک اقتصاددان وقتی در بانک مرکزی نشر اسکناس را محاسبه می‌کند، همین را می‌گوید؛ می‌گوید معادله نشر اسکناس خیلی روشن است. نسبت بازار را باید بسنجیم، معادله نشر اسکناس به دست می‌آید. همین فرد، نماز شب هم می‌خواند، ولی وقتی می‌خواهد اسکناس نشر کند، می‌گوید این موضوع به دین کاری ندارد. بعد ربا، یعنی بهره و زمان را در متن تولید و نشر اسکناس می‌آورد؛ یعنی در این برهه‌ای که چاپ می‌شود، ربا هم افتاده است و قیمت آن مناسب با ربا محاسبه شده است. این امر در کارهای تخصصی دیگر هم هست. مثلاً یک مدیر کارخانه نماز شب خوان و وقتی پشت میز مدیریت می‌نشیند، چه ارتباطی بین اداره کارخانه و دینش وجود دارد؟! وی در کار تخصصی‌اش واقعاً این ارتباط را نمی‌فهمد. به نظر می‌آید به کارخانه می‌رود تا مدل‌های علمی را دقیقاً به کار گیرد. تمام تحسین و تحقیرهایی را که باید صورت گیرد تا کار انجام یابد، خوب بلد است. پس مدیریت کارخانه باید بر اساس مدل‌های علمی آن باشد.

ما هم قبول داریم و حرفمان همین بود که نمی‌شود علم را حذف کرد. اما اگر علم سکولار شد، طبیعی است که رابطه بین دین و کار تخصصی از بین می‌رود. در حال حاضر، فرهنگ عمومی جامعه ما این است. تلقی آن از علم، دین و عقلانیت، به گونه‌ای است که نمی‌تواند بفهمد دین باید محور باشد. برای روشن تر کردن مسئله مثالی می‌زنم: اگر شما تلقی جامعه از دین را عوض کنید و بگویید دین جریان ولایت خداست و نتیجه‌اش هم این است که: «اللّه ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» و «والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات»، دیگر، فرد نمی‌گوید که وقتی من کار تخصصی می‌کنم، چه

ربطی به دین دارد. توجه دارد که در اینجا یا ولایت خدا جاری می‌شود یا ولایت ابلیس؛ یا ظلمانی است یا نورانی. البته دنبال مناسکش می‌گردد که حالا فقه اینکه من در مدیریت نورانی مدیریت کنم، چیست؟! این قدم دوم است. آن شخص

ارتباط بین دین و کار تخصصی را می‌فهمد. در حال حاضر در فرهنگ عمومی جامعه ما تلقی افراد از دین، هیچ ارتباطی با حوزه کار تخصصی‌شان ندارد. آنها تا آنجا که کار ساده باشد، رابطه این دو را می‌فهمند. برای مثال، ممکن است یک صراف رابطه کار خودش را با فقه راحت تر بفهمد، ولی وقتی صرافی به بانک مرکزی تبدیل شد، متخصصی که در آنجا نشسته، اصلاً ارتباط بین کار پیچیده خود و دین را نمی‌فهمد.

این امر بدان سبب است که از یک طرف، تلقی ما از دین به شکلی است که رابطه‌اش را با این حوزه‌های تخصصی نمی‌فهمیم. از طرف دیگر، معرفت دینی ما هم وارد این عرصه‌های تخصصی نشده است. لذا یک صراف چون ادبیات دینی‌اش رابطه کارش را با دین تبیین می‌کند، این ارتباط را می‌فهمد، ولی یک کارشناس در حوزه کار تخصصی خودش این موضوع را درک نمی‌کند.

فرهنگ عمومی ما باید عوض شود؛ یعنی در جامعه نباید دو دید وجود داشته باشد که بگویید ما می‌خواهیم خوش باشیم، لذت هم ببریم و بندگی خدا را هم به جای آوریم. راه خوش بودن، علمی زندگی کردن است و راه بندگی کردن هم این است که بر طبق رساله زندگی کنیم و هر دو را با هم جمع می‌کنیم.

این فرهنگ عمومی جامعه است که غیر از آن هم فرهنگی است که می‌گوید: «حتی تکون اعمالی و اورادی کلها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً»؛ اصلاً برای زندگی دو آهنگ تعریف نمی‌کند. لذت را در شعاع عبودیت تعریف

می نماید و می خواهد دائماً لذت را به سمت رحمت و عبودیت هدایت کند، نه لذت از استکبار.

این تلقی در فرهنگ عمومی جامعه مان نیست؛ آن پایه ها هم در تلقی های تخصصی وجود ندارند. بعضی از افراد که اهل مفاهیم بنیادی هستند، می گویند: عقل، وحی، حس و شهود در عرض هم اند. همه آنها منطبق و روش دارند و مستقل از یکدیگرند. اتفاقاً گاهی منطق آنها را قطعی تر از منطق فهم دین می دانند. لذا اینها می گویند «ظنون»، آنها می گویند «یقین». این تلقی که به نظر می آید تلقی خوبی است، بسیار عجیب و غریب است. این امر مانع جریان دین در عقلانیت، شهود و تجارب بشری شود و بعد با توسعه تجارب، دامنه دین تنگتر می شود. دایره دین موازی با گسترش دایره علم تنگ می شود. همان چیزی که می توان گفت هرچه دایره علم توسعه پیدا کند، دین منزوی می شود. به تعبیر دیگر شما دین را رفوگر می دانید؛ می گویند هر جا عقل بشر ناقص بود، دین آن جهل را رفو می کند: نمی دانیم چرا باران می آید، پس سراغ دین می رویم. ولی وقتی فهمیدیم، با توسعه علم، خدا باید از دایره زندگی بشر بیرون برود! این نگرشی است که وجود دارد و باید تغییر کند. تغییر این نگرش ها ابتدا باید در حوزه تخصصی جامعه و سپس در فرهنگ عمومی، جاری شود.

به هر حال ما رابطه ای بین دین و مفاهیم کاربردی برقرار نکرده ایم و به همین دلیل در این شرایط، دین به ناکارآمدی متهم می شود. بنابراین می توان یک کار انجام داد و آن، این است که در بنیادی ترین مفاهیم تجدید نظر کنیم و دین را در رأس بنشانیم و به مفاهیمی که داریم ملتزم نشویم، اگر چه به انزوای دین منتهی شود. بگوییم این مفاهیم خیلی محترم اند چون فهمیده ایم که جای فلسفه، عرفان، تجربه و وحی اینجاست، به این تقسیم دست نمی زنیم؛ این تقسیم

محترم است. پس دین منزوی بشود تا این تقسیم به هم نخورد. یعنی اساس باید صدرنشینی دین باشد؛ بگوییم بالای ولایت نبی اکرم (ص) هیچ چیز در عالم نیست. این را اصل قرار دهیم و بگوییم ولایت نبی اکرم (ص) باید بر همه حیات بشر جاری شود، همه حیات باید به ولایت ایشان نورانی شود

و با ولایت ایشان روح باید در همه زندگی بشر دمیده شود. حالا اگر لازم بود، مفاهیم بنیادی خودمان را هم عوض می کنیم. واقعاً چه اشکالی دارد؟! تا حالا خیال می کردیم نسبت عقل، حس، وحی و شهود این است. حالا می گوییم نه، نسبتش این نیست. این که اشکالی ندارد. به آن اصل مان

نهضت نرم افزاری اگر در زمینه تولید علم دینی صورت گیرد، همه ادبیاتی که در اداره جامعه به کار می بریم، باید ادبیاتی باشد که معارف دینی در آن ساری و جاری شده باشند و به تعبیری، به صورت بُعد برای این معرفت ها درآمده و درهم تنیده و بافته شده باشند



دست نمی‌زنیم و اگر بخواهیم به آن اصل دست‌نزنیم، در جامعه جنبش نرم‌افزاری به وجود می‌آید و اگر بگوییم به آن اصل دست می‌زنیم، ولی به مفاهیم خودمان دست نمی‌زنیم، طبیعی است که حرکت جدیدی در جامعه خودمان و حتی در جامعه جهانی اتفاق نمی‌افتد. نتیجه‌اش هم این است که شما ایده‌های جهانی را اعلام کردید و واقعاً هم به یک قطب قدرت در عالم تبدیل شدید؛ ولی قطب قدرتی که آن ابزار را ندارد تا اهداف خودتان را تحقق عینی ببخشید.

دشمنان برای اینکه به حرف‌هایش لباس عینیت بپوشاند، ابزار دارد. پیداست که او در عینیت بخشیدن، پیروز است. شما هم به آدم‌های پرمردعایی متهم می‌شوید که برای اداره زندگی بشر حرف ندارید.

تلقی بنده از اجمال بحث نهضت نرم‌افزاری این بود. پیشنهاد عملی من این است که در بحث فرهنگ عمومی جامعه تلاش کنیم و تعریف جدیدی از دین، علم، فناوری، معیشت و ارتباط کارهای تخصصی جامعه با دین ارائه کنیم. تلاش کنیم تا جامعه را به یک نگاه جدید برسانیم. اگر این کار را کردیم، طبیعی است که زمینه برای حرکت عمومی به سمت پر کردن خلأها فراهم می‌شود، در غیر این صورت خلأیی احساس نمی‌شود. ناکارآمد بودن دین عامل وجود بحران می‌شود و نتیجه‌اش این است که مدیریت علمی در عینیت، بر مدیریت دینی حاکم می‌شود و مدیریت دینی در درازمدت مجبور می‌شود همه سنگ‌ها را به نفع علم ترک کند. این که می‌بینید حضور روحانیت در عرصه تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی کم رنگ می‌شود، نتیجه همین امر است! وقتی روال مدیریت علمی شد، دیگر چرا روحانیت حضور پیدا کند؟! اگر شما روحانی متخصص هم تربیت کردید، با لباس تخصص‌اش در آنجا حضور پیدا

می‌کند، نه با فرهنگ دینی؛ یعنی او دیگر یک متخصص است و آنچه مشکل را حل می‌کند تخصص دینی است، نه عالم فقیه متخصص. هماهنگی نرم‌افزاری است که مشکل را حل می‌کند، نه اینکه نرم‌افزاری‌های متعارض را درون یک مغز بریزند. صرف اینکه این نرم‌افزارهای مختلف را وارد یک «حافظه» کردید، بحران شما حل نمی‌شود. آن راه حل‌های قدیمی که داده می‌شد که دانشگاه امام صادق (ع)، دانشگاه مفید و... تأسیس کنیم، اگر اینها را کنار هم قرار دهیم، چیزی را حل نمی‌کند. بله، اگر یک کار کنید و بگویید اینها مقدمه‌ای است برای اینکه به سمت تولید علم دینی برویم، آن خوب است و اصلاً کار دیگری است و ابزار برنامه‌ریزی دیگری هم می‌خواهد.

این اجمالاً دورنمایی از مسئله جنبش نرم‌افزاری بود. حال، نرم‌افزار و تولید نرم‌افزار چیست؛ یعنی نرم‌افزار نهضت نرم‌افزاری چیست؟

سؤال: چگونه می‌توان معنویت را با علم پیوند زد و در کل، معنای علم دینی چیست؟

ما قطعاً به این معنا امیدواریم، به خاطر ظرفیت انقلاب اسلامی در جهان و به خاطر بحرانی که خود تمدن غرب از درون با آن مواجه است. این بحران او را وامی‌دارد که معنویت را وارد معادلات کند. لذا این انقلاب فرهنگی که شما می‌خواهید معنویت را وارد علم کنید و از طریق ورود معنویت به علم، زندگی بشر را معنوی کنید، مستلزم یک انقلاب فرهنگی است. این ضرورتی است که گمان می‌کنم ظرفیت انقلاب اسلامی از لحاظ فلسفه تاریخ ماندگار است و جای نگرانی نیست و انقلاب پابرجا می‌ماند. خود غرب هم بیش از ما به این انقلاب فرهنگی محتاج است. این پاسخ پرسش اول.

اما جواب پرسش دوم که فرمودید معنی علم دینی چیست؟ معنی علم دینی

را اگر نقلی شدن علوم تجربی بگیریم، همین مشکل را دارد. این به معنی نقلی شدن نیست، بلکه شما باید یک عقلانیت دینی بسازید تا این عقلانیت بتواند منطق‌سازی کند و شما بر پایه این منطق، علم تولید کنید. اگر عقلانیت دینی مبنای منطق‌سازی شد، آن وقت علم، علم دینی می‌شود.

سؤال: حتی در علوم تجربی؟

جواب: عقلانیت دینی باید منطق‌سازی کند. وقتی این عقلانیت دینی منطق‌سازی کرد، در این منطق جایگاه نقل هم تعریف می‌شود.

سؤال: آیا مثالش می‌تواند این باشد که با محدوده‌ها و حریم‌های دینی به سراغ علوم تجربی برویم؟

جواب: فقط حریم نیست؛ چون از آن رهبری بر نمی‌آید بلکه عدم تعارض خواهیم داشت. این همان نگاهی است که می‌گوید بین دین و علم تعارض نباشد. نه، این نیست. دین باید سیطره یابد؛ یعنی باید عقل بشر را هدایت کند. اگر دین نتواند عقل بشر را هدایت کند، نمی‌تواند بگوید چگونه زندگی کن؛ چون بشر با عقل و تجربه‌اش زندگی می‌کند. این نقض بسیار روشنی است. نمی‌دانم چرا آقایان غفلت می‌کنند. می‌گویند عقل و تجربه بشر تضمین‌تکوینی دارد. این که تمام ماجرا نیست. عقل و تجربه بشر می‌توانند شیطنت کنند. دین باید رهبری را برعهده بگیرد. برعهده گرفتن آن یکی از سازوکارهایی است که ما تعریف کردیم بدین گونه که عقلانیت دینی، مبنای منطق‌سازی شود که در این منطق جایگاه معرفت‌های دینی هم تعریف می‌شود که کجای تولید علم باید به معرفت دینی متکی باشد.

